

«شاعر تنها یک نظاره‌گر است»

گفتگوی مانا آقایی با لیلا فرجامی

پرونده‌ی ویژه‌ی شاعران مهاجر (قسمت ۱)



لیلا فرجامی، شاعر، مترجم، روان‌درمانگر و مشاور نوجوانان و بزرگسالان، زاده‌ی سال یک هزار و سیصد و پنجاه و یک خورشیدی در تهران و دانش‌آموخته‌ی زیست‌شناسی، روانشناسی و روانکاوی در آمریکا است. مجموعه اشعار منتشر شده از فرجامی عبارتند از: «هفت دریا، شب‌نمی» (۱۳۸۱، نشر روزگار، ایران)، «اعترافنامه‌ی دختران بد» (چاپ یکم: ۱۳۸۵، نشر باران، سوئد؛ چاپ دوم: ۱۳۸۶، انتشارات شرکت کتاب لس‌آنجلس، آمریکا)، «گل» (۱۳۸۹، نشر آهنگ دیگر، ایران)، «رودخانه‌ای که از ماه می‌گذرد» (کتاب الکترونیکی، ۱۳۹۱، ناشر: شاعر)، «عبور از سیاره‌ی سوخته» (۱۳۹۲، انتشارات بوتیمار، ایران) و «پیش از غرق شدن» (۱۳۹۳، نشر ناکجا، پاریس). لیلا فرجامی همچنین برگزیده‌ای از اشعار کبیر، شاعر هندی را با عنوان «پرنده‌ای که در من آواز می‌خواند» به زبان فارسی ترجمه و توسط انتشارات آهنگ دیگر منتشر کرده است. لیلا فرجامی در چهارده سالگی از ایران مهاجرت کرده و در حال حاضر ساکن لس‌آنجلس آمریکا است.

مانا آقایی: دفترهای شعر شما از لحاظ مضمون از گستردگی و تنوع ویژه‌ای برخوردارند. برای مثال در «هفت دریا شب‌نمی» به مضامین معنوی - عرفانی توجه نشان داده‌اید و در «گل» به تم‌های فلسفی روی آورده‌اید. در حالیکه درون‌مایه‌ی اصلی «اعترافنامه‌ی دختران بد» نقد اجتماعی - فرهنگی است. این مضامین چقدر محصول زندگی شخصی شما و برآمده از حس‌های تجربه‌شده‌تان هستند؟ کدام یک از آن‌ها جایگاه خاص‌تری در جهان فکری شما دارد و آن را رسالت شعرتان می‌دانید؟

لیلا فرجامی: هر یک از دفترها در برهه‌ی زمانی خاصی نوشته شده‌اند. هفت دریا شب‌نمی حاصل کلنجارهای من با آموخته‌هایی معنوی بود و در آن جا خامی من را هم در بیان و هم در نگاه می‌بینید. چرا که فکر می‌کردم که راز کائنات را یافته‌ام!!!! و از شگفتی‌های بسیاری پرده برداری کرده‌ام! خود تنها دو شعر از آن دفتر را دوست دارم. و اینکه می‌گویم دوست دارم منظورم این است که برایم قابل قبولند. باقی را حاصل انجماد یک فکر پرسشگر و حیران و سرگردان می‌دانم. گویا راضی شده بودم که آنچه دیده‌ام و یافته‌ام را کاملاً فهمیده‌ام و حالا با خیال راحت می‌توانم به یک زندگی بی‌دغدغه‌ی لاهوتی ادامه دهم! غافل از اینکه در همان دوران از ارتفاع ابرها به روی زمین سخت پرت شدم! کوچک بودم. خیلی کوچک‌تر. دفتر بعدی‌ام «اعترافنامه‌ی دختران بد» بود و مضامینش شدیداً زمینی و واقع‌نگارانه بودند. این

دفتر حاصل تحولی بود که از یک نوع انفجار درونی و همین‌طور برخورد با واقعیت‌های بیرونی نشأت می‌گرفت. حالا دیگر نمی‌توانستم خودم را پشت آنچه دیگر حقیقت نداشت پنهان کنم. فکر می‌کنم یکی از برهنه‌ترین مجموعه‌هایم همین اعترافنامه است. نه تنها اعترافنامه‌ی من است بلکه اعترافنامه‌ی خیلی‌هاست و این را منی بر بازخوردهای دیگران و خصوصاً زنان می‌گویم. پس از چند سال مجموعه‌ی «گل» منتشر شد که رگه‌های همان‌طور که گفتید فلسفی داشت. البته می‌توانم بگویم برای من کتاب گل جایگاه خاص‌تری دارد و هم اکنون هم جهان‌بینی من بسیار مشابه آن دوران است. فکر می‌کنم کتاب اخیرم، پیش از غرق شدن، بیشترین شباهت را به گل دارد. فاصله‌ی زمانی بین این دو مجموعه حدوداً شش سال است. راستش باور ندارم که شعرم دارای رسالتی باشد یا اینکه خودم رسالت خاصی را به دوش بکشم. خیلی کوچکتر و حقیرتر از آنم و از آدم‌هایی هم که توهم رسالت دارند پرهیز می‌کنم. هر آنکه فکر می‌کند رسالتی دارد باید باور داشته باشد که به حقیقتی لایزال دست یافته. اما عاقبت خواهد دانست که آن حقیقت توهمی بیش نبوده است. اینگونه توهمات را متأسفانه در میان برخی شاعران ایرانی به وضوح می‌بینیم و تنها تأسف می‌خوریم که چرا دنیای آنها اینگونه تنگ و بسته و ناچیز است که خود را پیامبری میان گمراهان و نابخردان می‌پندارند. شاعر مصلح اجتماعی و اخلاقی نیست. شاعر تنها نظاره‌گری است که قدرت بیان بهتری دارد. همین.

مانا آقایی: از دفتر «گل» به بعد اندیشه‌تان قوام بیشتری یافته، ساختار شعرتان منسجم‌تر و زبان‌تان ساده‌تر شده است. بنظر خودتان سراینده‌ی مجموعه‌ی «عبور از سیاره‌ی سوخته» چه تفاوت‌هایی با سراینده‌ی دفترهای قبلی شما دارد و چه راهی را در سفر شاعرانه‌اش پیموده تا به اینجا رسیده است؟

لیلا فرجامی: فکر می‌کنم سخت‌ترین کار برای من اندیشیدن به گذشته است. شاید به زعم برخی‌ها عجیب و غریب باشد اما رد شدن از حوادث و فرایند تحولات درونی هر شاعری به نظرم آنقدر لطیف و ناملموس است که مشکل می‌شود دست روی جهش‌های تکاملی و سیر و سلوکه‌های شعری‌اش گذاشت. «عبور از سیاره‌ی سوخته»، که دو سال پیش در ایران منتشر شد، حاوی اشعاری است که راوی جابجایی دیدگاهی و دگرگونی بیانی‌منند. کتاب «پیش از غرق شدن» که آخرین مجموعه‌ی شعر من است و اخیراً توسط نشر ناکجا منتشر شده معرف بهتر و دقیق‌تری از این نگاه و تحول رویکرد امروزی من به شعر است. حدس می‌زنم که بیشترین تحولات را مدیون شاعرانی غیرایرانی هستم که شعرهایشان را دنبال کرده و می‌خوانم. ترجمه‌ی اشعار این دست از شعرا منجر به چشم‌انداز تازه‌ای در من شده است که اگر تنها بر شعر فارسی تمرکز می‌داشتم، چنین تغییری حاصل نمی‌شد. حدس می‌زنم چنین روش و کششی نقطه‌ی عطف این مسیر بوده است.

مانا آقایی: تعداد قابل توجهی از اشعار شما با الهام از نمادهای اسطوره‌ای، دنیای خواب‌ها و آرکی‌تایپ‌ها (کهن‌الگوها) سروده شده‌اند. علت کشش و علاقه‌تان به این مباحث چیست و استفاده‌ی مستمر از آن‌ها چقدر با حرفه‌ی شما به‌عنوان روانشناس و مطالعات‌تان در این زمینه ارتباط دارد؟

لیلا فرجامی: همان‌طور که به خوبی اشاره کردید حرفه‌ی من روان‌درمانگری است و به طبع برخی از مطالعات من حول و حوش همین محور چرخ می‌خورند. سال‌ها پیشتر به مطالعه‌ی روانشناسی «یونگی» یا Jungian Psychology مشغول شدم و این حتی قبل از مطالعات حرفه‌ای‌ام در رشته‌ی روان‌درمانگری بود و تنها از روی علائق فردی. پس از مدتی به دلیل تأکیدات مکرر یونگ بر اساطیر و دنیای خواب و کهن‌الگوها، کتب مربوط به کیمیاگری و مکاتب عرفانی شرق و خلاصه هر چه مرتبط به این دریچه‌ی خودشناسی و جهان‌بینی می‌شد را سعی کردم مطالعه کنم. فی‌المثل نوشته‌های کمپبل و الیاده و وان فرانتس و نیومن و دیگران. پس از آن هم به خاطر حرفه‌ام بیشتر در این مباحث غرق شدم. مسلماً دنیای ادبیات و روانشناسی ارتباط تنگاتنگ و انکارناپذیری دارند. اما استفاده از این گونه عناصر در شعرهایم ناخودآگاه است و فکر می‌کنم دلیلش این باشد که ضمیرم طی این سالها آغشته به اینگونه مطالب و دیدگاه‌ها شده و به ناچار از آنها برای خلق معانی و تصاویر یاری می‌جوید.

مانا آقایی: در مجموعه ی «عبور از سیاره ی سوخته» با بسامد بالای واژگانی مثل فضا، سیاره، ستاره، سیاهچاله و کهکشان مواجه هستیم. در خوانش اول اشعار اینطور بنظر می رسد که این کلمات برای به تصویر کشیدن درک شاعر از هستی و توصیف فناپذیری زندگی و مرگ – که یکی از مفاهیم کلان در شعر شماسنت – بکار گرفته شده اند. اما در تحلیلی ریزبینانه تر متوجه می شویم که کار این واژگان به همان اندازه نشان دادن موقعیت معلق و پادروای انسان مهاجری است که سرزمینش را از دست داده و در نهایت به عدم وابستگی شخص شما به یک فرهنگ و مکان جغرافیایی خاص اشاره دارند. تا چه حد با این دریافت موافق هستید؟ و اگر نیستید، بنظر تان این کلمات نماد چه هستند؟

لیلا فرجامی: با تفسیر شما از واژگان فوق موافقم. فکر می کنم بسیار دقیق و موشکافانه ست و پیش تر به تکرار اینگونه کلمات در شعرهای اخیرم فکر نکرده بودم. در اصل مرگ شخصی جوان موجب شد که خواب غریبی بینم و این خواب عناصر «فرا-جهانی» داشت و مبتنی بر همین خواب اولین شعری را که واژگان فضا و سیاره و غیره را داشت نوشتم. پس از آن اشعار دیگری آمدند که در دایره ی همین معانی و واژگان سیر می کردند. شاید یک شاعر خودش زمینی ست که به دور خورشید شعر می گردد. نمی دانم. اما من شیفته ی ماه هستم و در این قبیل شعرها از واژه ی ماه زیاد استفاده شده ست. از این سوال شما خوشحالم چون موجب شد به این فکر کنم که چرا این دست اشعار نوشته شدند. حال پادروایی و تعلیق انسان «مدرن» و یا حتی نه چندان مدرن و جابجایی ها و نابجایی هایش شاید هرگز تا به امروز این چنین ملموس نبوده ست. مکان و زمان تحول یافته بر ضمیر انسان تأثیر ژرفی داشته و طبیعتاً این دگرگونی در ادبیات هم بازتاب خودش را دارد. به گونه ی دیگری هم می شود این را دید. آیا هر انسانی سیاره و ستاره و سیاهچاله های زیادی در خود ندارد؟ آیا هر انسان کهکشان نیست که در پیکری فناپذیر و مفرطاً محدود، محصور گشته ست؟ شاید این انسان است که باید برای شناخت خود از جایگاه بومی اش فراتر رود و به خطه ی دیگری پرتاب شود تا زادگاه و بهتر بگویم خاستگاهش را دقیق تر و شفاف تر ببیند و بشناسد.

مانا آقایی: شما با اینکه در نوجوانی به آمریکا مهاجرت کرده اید و به زبان انگلیسی تسلط و بر ادبیات غرب احاطه دارید، هنوز به فارسی می نویسید و شعر تان ضمن توجه به نگاه فرابومی، بسیار "ایرانی" است. این سرسپردگی به زبان فارسی از کجا ناشی می شود؟ قلم زدن به این زبان بعد از نزدیک به سه دهه زندگی در خارج از ایران چه امکاناتی برای شما ایجاد کرده و چه موانع و محدودیت هایی بر سر راهتان قرار داده است؟

لیلا فرجامی: فکر می کنم زبان مادری جذابیتی دارد که معمولاً زبان دوم دارایش نیست. با اینکه به درستی اشاره کردید که من تسلط کامل به زبان انگلیسی دارم و در طی روز چه به عنوان یک روان درمانگر و چه در ارتباطات عمومی ام با این زبان سر و کار دارم، اما وقتی به ادبیات رو می آورم، فارسی برایم فطری تر و آشنا تر است. این انس و فطرت مثل این است که آدم یک دوست بسیار صمیمی و محرمی همیشگی داشته باشد. خوب، از کودکی همه ی ما با اشعار حافظ و مولانا و سعدی و خیام و عطار آشنا شدیم. من از چهارده سالگی در آمریکا به عنوان دانش آموز دبیرستانی، شروع به مطالعه ی شکسپیر و ادبیات مدرن آمریکایی و انگلیسی کردم. پس طی چهارده سال من زبان روزمره و بعدها ادبی ام فارسی بود و پس از آن زبان انگلیسی با ادبیات جهان آشنایم کرد. فکر می کنم که این انتقال ناگهانی به زبان دوم برای من درگیری و بحران روانی خاصی را ایجاد کرد. زبان فارسی شاید تنها پیوند باقیمانده ای باشد که به ایران داشته باشم. با این که آدم نستالژیکی نیستم اما فارسی در من صدای بلندتری از انگلیسی دارد. اشعار زیادی هم به انگلیسی نوشته ام و در نشریات ادبی آمریکایی هم منتشر کرده ام. متأسفانه علاقه و شاید به نوعی وفاداری به زبان فارسی امکانات پیشروی در عرصه ی ادبیات انگلیسی را از من گرفته ست. اما در چندین ماه اخیر بیشتر مصمم شده ام که مجموعه ی اشعار انگلیسی ام را منتشر کنم. بیشتر از پیش متوجه شده ام که زبان تنها وسیله ست و پس از سالها زندگی در آمریکا دیگر ترجیح می دهم عمدتاً به انگلیسی بنویسم. زبان بهانه ست و شعر اصل ماجرا. در حال حاضر مشغول نوشتن مجموعه داستان های کوتاهی به زبان انگلیسی هستم.



مانا آقایی: نشانه‌های عصر حاضر اگر چه در برخی از دفترهایتان کمرنگ‌ترند اما در کارنامه‌ی شعری‌تان به وفور یافت می‌شوند. اصولاً رابطه‌ی شما با دورانی که در آن زندگی می‌کنید چیست؟ آیا خودتان را معاصر هم‌نسلان‌تان – خصوصاً شاعران دیگر – (چه ایرانی و چه غیرایرانی) می‌دانید و بین خودتان و آن‌ها وجوه تشابهی به صورت افکار، آرمان‌ها و رویاهای مشترک می‌بینید؟

لیلا فرجامی: رویکردهای اجتماعی در دو مجموعه‌ی آخرم (عبور از سیاره‌ی سوخته و پیش از غرق شدن) بسیار کمرنگ‌تر از مجموعه‌های قبلی‌اند. با دیدگاه شما در این خصوص کاملاً موافقم. در حقیقت رابطه‌ی مهر و کین گونه‌ای با عصر حاضر دارم. از ناامیلات مثل هر کس دیگری رنجیده می‌شوم و در عین حال زیبایی‌ها و لطافت‌ها و مهربانی‌هایی را می‌بینم که من را به هستی امیدوار می‌کنند. اگر پرسش در مورد هم‌نسلان ایرانی معاصر است باید بگویم تنها با درصد کمی از آنها ارتباط برقرار می‌کنم. بسیاری از هم‌نسلان من که درگیر فعالیتهای ادبی هستند برداشت خاصی از شعر و منزله و هویت شخصی‌شان دارند که برایم جاذب و بالغانه نیست. نه تنها نگرش آنها را به شعر به عنوان ابزاری موقت برای دیده شدن نمی‌پسندم که از بازاریابی‌ها و بی‌اخلاقی‌ها و خودستایی‌هایشان هم بیزارم. تعداد اندکی از شاعران ایرانی را همیشه ستوده‌ام و خواهم ستود چه دوستان شاعرم در ایران و چه آنان که مهاجرند. اگر کسی در حال حاضر تحقیقی جامعه‌شناسانه بر شرایط کنونی ادبیات ایران انجام دهد بی‌شک به این نتیجه خواهد رسید که شاعران و نویسندگان حاشیه‌نشین و منزوی و چه بسا از یادرفته‌مان جزو بهترین‌ها بوده‌اند. تعدادی از هم‌نسلان بسیار مستعد و خلاق و در عین حال پایبند به اصول انسانی و اخلاقی خوشبختانه به خود اجازه‌ی ورود به میدان جلوه‌گری‌ها و کاسب‌مآبی‌ها و انحصار سیاسی-اجتماعی ادبیات نداده‌اند. در این چند سال اخیر آنچنان سیاست‌ها و اعتقادات اصلاح‌طلبانه افراد به اصطلاح اهل قلم، رسانه‌های خارج‌نشین را تسخیر کرده که این انحصار تام یا مونوپولی گسترده را به وضوح می‌شود لمس کرد. از زد و بندهای این گروه معتقد و انکشافات و اکتشافات بدیهیاتی که من و شما سال‌های سال در غرب شناخته‌ایم چون حقوق همجنس‌گرایی و برابرخواهی و حقوق شهروندی و فمینیسم و دموکراسی و روماداری و دیگر موارد و نظریات حاضر، ارائه‌ی این گونه‌گفتمان‌هایی که پدیده‌ی تازه‌ای نیست را چون اختراعات اذهان نابغه و بکر به خوانندگان حقنه کرده و خود را مصلحین مردم گمکرده راه می‌دانند. پوپولیسمی از این واضح‌تر و وقیحانه‌تر در ادبیات فارسی نبوده نیست. ابراز فضل و شعور درباره‌ی آنچه بسیار کم می‌دانیم و به تازگی کشف کرده‌ایم بسیار زنده و مضحک است. هیچ شاعری و باز تأکید می‌کنم هیچ شاعری به صرف شاعر بودنش جایگاهی برتر و بالاتر از مردم عادی و عامی کوچه و بازار ندارد. خودمان را گول نزنیم و به خاطر هرج و مرج موجود تاج روشنفکری و روشنگری بر سر خود و دیگران نگذاریم. این حداقلی‌ست که باید از غربی‌ها یاد بگیریم. این‌طور به نظرم می‌رسد که رؤیاها و اهداف مشترک چندانی میان خود و هم‌نسلانم نمی‌بینم. شاید هم اشتباه می‌کنم. آرمانی هم ندارم چون آدم آرمانگرایی نیستیم. از روابط مرید و مرادی موجود در ادبیات فارسی هم به شدت بدم می‌آید و متأسفانه این‌گونه روابط قرون وسطایی نان‌قرض دادن‌ها به "استاد" و "پیشکسوتان" را زیاد شاهد بوده‌ام. برخی از شاعران ضعیف را می‌بینی که با گفتگو با "پیشکسوتان" یا هم‌نشینی با فلان استاد یا مدیحه‌سرایی‌ها می‌خواهند به جایگاهی چنگ‌بزنند که در فرهنگی بسیار سالم‌تر کاملاً نامیسر بود. سلامت یک فرهنگ را می‌توان از نحوه‌ی کسب صلاحیت و مدارج افراد برجسته و نامی‌اش تشخیص داد. اخیراً در کتابی که از استفان زویگ در تحلیل و ستایش شخصیت نیچه خوانده‌ام، زویگ از قول او می‌گوید: "از افراد خوش-نما پرهیز کن!". ساده‌تر بگویم، از افراد نمایشی پرهیز کن!

سواى برخى سلايق ادبى رايچ، در باورهاي سياسي- اجتماعى خودم هم شكافى عميق ميان بسيارى از همسران مى بينم. شايد دليلش اين باشد كه ريشه ي خيلى از مسائل و معضلات كنونى را روانى- اخلاقى مى دانم و به بهبود ناگهاني اوضاع دل نبسته ام. فكر مى كنم فرهنگ ايرانى نياز به چندين نسل درمان و اصلاح روانى دارد و هيچ معجزه اى هم در راه نيست.

مانا آقاىي: شعر شما به راحتى با مخاطب ارتباط برقرار مى كند و انتقال سريع معنا از جذابيت هاي آن به شمار مى رود. هنگام نوشتن چقدر به خوشايند خواننده و اينكه شعر بايد برايش قابل فهم باشد فكر مى كنيد؟ و چقدر به درگير كردن او با متن و مشاركتش در توليد معنا باور داريد؟

ليلا فرجامى: من به چند اصل در شاعرى معتقدم. يكي از اصول اين است كه اگر آنچه مى نويسم براى خودم مفهوم نيست بهتر است به ديگرى هم انتقال ندهم. اين جزو شرافت هاي فردى و اخلاقيات و شعورمندی هاي حرفه اى ست كه بايد حتماً در نظر گرفته شود. اگر من آنچه نوشته ام را نمى توانم به خودم منتقل كنم چگونه مى توانم انتظار داشته باشم كه فرد ديگرى درك و جذبش كند؟ بنابراین هيچ جايى براى بازى با خواننده وجود ندارد. همانطور كه از خواننده انتظار دارم با من هم وارد بازى نشود. من به خوشايند خواننده معتقد نيستم و سليقه ي فردى و جهتم را در نظر مى گيرم. اما مسئله اين است كه هر كار خوب هنرى تعبيرپذير و چندلايه ست و ارتباطات طبيعى و ارگانيك واژگان و تنيدگى و انسجام متن همه و همه به انتقال معانى به خواننده كمك مى كند. اين ظرافت هايى ست كه فكر مى كنم با تمرين و استمرار به دست مى آيد. اگر كارهايم بتوانند داراى اين ظرافت و نكات لطيف باشند، غمى نخواهم داشت. اما مسئله اين است كه شعر خوب كار مى برد و كار هم پشتكار و دقت و اميد و زمان مى طلبد. هر خواننده اى مى تواند تعبيرى منحصر به فرد از متنى داشته باشد اما آنچه شاعر يا نويسنده توليد مى كند بايد معرف حقيقتى يا واقعيى باشد كه درگيرش بوده ست. مثلاً چند واژه ي هم آوا سر هم كردن چه لزومى دارد؟ يا «آشنايى زدائى» بى موردى كه خود شاعر هم نمى تواند ارزشى برايش قائل شود؟ فكر مى كنم كه با خواننده ي متن نبايد شوخى داشت و هيچ دليلى ندارد كه مؤلف انتقال معنا را به تأخير بياندازد.

مانا آقاىي: شما گزيده هاي از اشعار شاعر و عارف هندی قرن پانزدهم «كبير» را به فارسى برگردانده ايد. لطفا كمى از تجربه ي ترجمه تان از اين شاعر و ترجمه هاي ديگرى كه در دست انتشار داريد بگويد. در انتخاب شعر و شاعر براى ترجمه چه نکاتی را در نظر مى گيريد و بنظر تان ترجمه كردن چه تاثيرى بر شعر خودتان داشته است؟

ليلا فرجامى: كتاب «پرندۀ اى كه در من آواز مى خواند» در سال ۱۳۸۹ توسط نشر آهنگ ديگر منتشر شد. اين كتاب برگزيده ي اشعار شاعر هندی، كبير بود. وقتى سالها پيش با اشعار كبير آشنايى پيدا كردم، چنان تأثيرى بر من داشت كه مى دانستم حتماً زمانى آثارش را به فارسى برمى گردانم. و اين كار را كردم و خوشبختانه نشر آهنگ ديگر اين مجموعه را منتشر كرد. در انتخاب اين شعرها بسيار وسواس به خرج دادم و ترجمه هاي بسيارى از مترجمين متعددى كه بر اشعار كبير كار كرده بودند را مطالعه كردم و به اين نتيجه رسيدم كه ترجمه هاي رابيندرانات تاگور بر وارسبون هاي ديگر برترى دارد. در طى سالهاي اخير ترجمه هاي بسيارى از شعر شاعران جهان كرده ام و بايد بگويم كه بى تعارف وقتى به شعر خواندن مى رسد ترجميم شاعران معاصر غيرايرانى اند. از يك شاعر آمريكايى نامى تعداد زيادى شعر ترجمه شده دارم و همين طور اشعار شاعران جهان را سال هاست كه ترجمه مى كنم. شايد اين دو پروژه را به صورت دو كتاب مجزا در آينده ي نزديك منتشر كنم. ترجمه ي شعر موجب دقت و تأكيد بر اجزا و انتخاب واژگان و حتى صنعت شعرى مى شود. آنچه در خواندن سرسرى يك شعر به دست مى آيد قابل قياس با دريافت هاي دقيق و موشكافانه از طريق ترجمه ي آن نيست. فكر مى كنم اين گونه مطالعات و توجه ها بر فضاي شعرى ام و چه بسا انتخاب واژگان و چيدمان شان تأثير بسزايى داشته ست.

مانا آقاىي: در كتاب اخيرتان «پيش از غرق شدن» شاهد اشعار معناگرا هستيم كه از طرفى حاصل فلسفه ورزيدن شما با هستى و از طرفى ديگر نتيجه ي واكنش هاي تان نسبت به وقايع جهان پيرامون اند. شعرها گاهى روايت هايى ملموس، شفاف و عيني اند و گاه بيان و فضايى استعارى دارند. از اين گذشته يك نگاه كل و جزء نگر توامان نيز در

کل این دفتر دیده می شود. این ترکیب فضاها و لحن های متفاوت چه مبنایی دارند؟ آیا یک فرایند اتفاقی اند یا نتیجه ی رویکردی خاص از سوی شما نسبت به شعر یا اجتماع؟

لیلا فرجامی: فکر می کنم شاید ترکیب فضاها و الحان متفاوتی که در این مجموعه می بینید حاصل باری ست که از بیرون و درون توأمان به دوش کشیده ام. زمانی بود که بیشتر به بیرون توجه داشتم و حاصلش «اعترافنامه ی دختران بد» بود. بعدها لحن و فضای کارهایم همانطور که اشاره کردید تدریجاً انتزاعی و استعاری شد. فکر می کنم ترکیب این دو فضا به ناچار لازمه ی خلق این مجموعه بوده ست. اصولاً زبان استعاری تر را بیشتر می پسندم اما می دانم در جاهایی هم باید رک و مستقیم و پوست کنده سخن گفت یا نوشت. در این دو سال اخیر هم درگیر کارگاه های شعر شاعران غیرایرانی در یکی از دانشگاه ها بوده ام و این کارگاه ها موجب تغییر نگرش من به جزئیات شعری شده ست. می توانم بگویم که مجموعه ی «پیش از غرق شدن» حاصل تأمل و تعمق بیشتری در صنعت و چگونگی شعر و ارائه ی معناهاست. امیدوارم که بتوانم این روند را در خودم ادامه دهم.

خرداد ۱۳۹۴ / ژوئن ۲۰۱۵

نشانی تارنمای شاعر: <http://iranianmuse.com/>